

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۲

امکان سنجی اخذ قصد قربت در واجبات تعبدی

محمدحسین طاهری^۱

چکیده

از مباحثی که توسط شیخ انصاری وارد ادبیات علم اصول امامیه شد و بعد از ایشان به شهرت رسید، مسأله امتناع عقلی اخذ قصد قربت در واجبات تعبدی است. مقاله حاضر با اعتقاد به این که در عصر حاضر از شهرت نظریه امتناع اخذ قصد قربت کاسته شده، در تلاش است که در ابتدا، ساختار منطقی و جدیدی از ادله امتناع گزارش دهد؛ به این بیان که با بررسی ویژگی‌های «وجوب» و «قصد امتثال امر» و مقایسه این ویژگی‌ها با یکدیگر، خاستگاه هر یک از ادله امتناع را مشخص کند و این ادله را در شش مانع دسته‌بندی نماید. سپس با نقد و بررسی موانع اخذ قصد قربت و با تحفظ بر ارتکاز عرفی و رعایت خطوط قرمز عقل، امکان عقلی تقیید را اثبات کند.

واژگان کلیدی: قصد امتثال امر، دور، تهافت، تکرار محرکیت، تعجیز مکلف.

مقدمه

اهمیت و ضرورت مسأله

بحث از امکان اخذ قصد قربت یک بحث علمی محض نیست که هیچ گونه نتیجه‌ای بر آن مترتب نباشد؛ بلکه در مسأله جواز تمسک به اطلاق لفظی بسیار راهگشا است. جمهور اصولیان اطلاق و تقیید اثباتی را از قبیل ملکه و عدم می‌شمارند. از این رو، در مواردی که تقیید ممکن نباشد، عدم ذکر قید را کاشف معتبر از اطلاق ثبوتی نمی‌دانند. بر این اساس، در مواردی که تعبدی یا توصلی بودن واجب مشکوک باشد، طبق مسلک امتناع، دیگر نمی‌توان از خطابات اولی واجب مشکوک اطلاق‌گیری کرد و عدم تقیید خطاب به قصد قربت را نشانه توصلی بودن واجب دانست.

برخی اصولیان، مانند شیخ انصاری معتقدند حتی طبق مسلک امتناع نیز توصلی بودن را می‌توان از راه‌های دیگری مثل اطلاق مقامی و ... اثبات کرد. (کلانتری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۰۴) این دیدگاه، با سودمند بودن بحث امکان منافاتی ندارد؛ زیرا با پذیرش امکان تقیید، تمسک به اطلاق لفظی برای اثبات توصلیت که راه کم مؤونه و متعارفی است، هموار خواهد شد.

پیشینه تحقیق

طبق گزارش مرحوم بروجردی (بروجردی، ۱۴۱۵، ص ۱۱۱)، تا قبل از شیخ انصاری، هیچ یک از اصولیان به تحلیل کیفیت اعتبار قصد قربت در تعبدیات ورود نداشته‌اند و قصد قربت را همانند سایر اجزا و شرایط، جزء یا شرط واجب تعبدی می‌شمردند؛ چنان که این ارتکاز امکان اخذ قصد قربت، در میان اصولیان و فقهای عامه تا به امروز استمرار دارد.

شیخ انصاری برای اولین بار با تذکر این که قصد قربت بر خلاف سایر اجزا و شرایط، از قیود ثانوی تکلیف است، امکان ثبوتی اخذ قصد قربت در متعلق امر را انکار کرده؛ اما از آنجا که وقوع واجبات تعبدی قابل انکار نیست، راه حل «متمم جعل»

را پیشنهاد داده و معتقد است با این توجیه و به تعبیر ایشان با این حيله و ترفند، می‌توان بدون ابتلا به محذور ثبوتی تقید، به نتیجه تقید دست پیدا کرد.

این تحلیل ایشان که در تقریرات مطارح الانظار نقل شده است (کلانتری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۳۰۳)، مورد استقبال مشهور متأخران قرار گرفت و بعد از ایشان گویا با بدیهی شمردن اصل امتناع، ادله دیگری را نیز افزوده‌اند که طبق گزارش محقق روحانی تا ده دلیل قابل شمارش است. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۱۴). و لکن چونکه در برابر این حجم از ادله، چاره‌ی از توجیه و تصحیح واجبات تعبدی موجود در شریعت اسلامی نبود، در کنار تأیید یا نقد توجیه متمم جعل، توجیهات ثبوتی دیگری را نیز مثل اخذ عنوان ملازم (طاهری اصفهانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۷۳) پیشنهاد داده‌اند. در گزارش از دیدگاه مشهور متأخران، این نکته را نیز باید افزود که حتی در میان قائلین به امتناع، دلیل یا توجیهی که صدق و صحت آن مورد اتفاق باشد وجود ندارد و در همه استدلال‌ها و پیشنهادها، اختلافات جدی وجود دارد.

در مقابل، برخی دیگر مثل محقق خویی (خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۲۸) و امام خمینی (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۶۶) اخذ قصد قربت را ممکن می‌دانند و حتی مرحوم بروجردی ادله امتناع را به نوعی شبهه در مقابل بدهت و ارتکاز می‌شمارد. (بروجردی، ۱۴۱۹، ص ۱۳۰) از میان معاصران نیز آیت‌الله هاشمی (هاشمی، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۷۸) و آیت‌الله مؤمن (مؤمن، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۳۱) چنین دیدگاهی دارند. به نظر می‌رسد در عصر معاصر از شهرت نظریه امتناع کاسته شده است.

موضوع مسأله

در شریعت اسلامی بلکه طبق نقل محقق خویی (خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۰۹) در تمام ادیان آسمانی، واجباتی که تشریع شده، به دو قسم تعبدی و توصیلی تقسیم می‌شوند. بین این دو نوع واجب، از سه جهت فرق وجود دارد که تنها فرق اول، مورد اتفاق همگان است.

فرق اول از حیث غرض در متعلق وجوب است. در واجب توصلی، مولا اِعمال مولویت کرده؛ ولی این حیث مولویت در استیفای غرض او نقشی ندارد و صرف تحقق فعل در خارج محصل غرض مولا است؛ هرچند بدون قصد قربت و بدون لحاظ و استناد به مولویت مولا انجام شده باشد؛ اما در واجب تعبدی، غرض مولا و مصلحت ملزومه، فقط در ذات فعل نیست؛ بلکه حیث اِعمال مولویت نیز در تحصیل غرض مولوی نقش دارد و مولا با جعل این نوع واجبات، می‌خواهد مولویت خود را نیز برجسته نماید و میزان عبودیت مکلفان را بسنجد؛ به گونه‌ای که اگر مکلف فعل را بدون انگیزه تقرب انجام دهد، گویا اصل فعل را انجام نداده است. از این رو، اوامر تعبدی را می‌توان به اوامر امتحانی محض تشبیه کرد؛ با این تفاوت که در متعلق اوامر تعبدی، ملاک واقعی نیز قابل تصویر است.

أما التعبدية، فهي عبارة عن الوظيفة التي شرعت لأجل أن يتعبد بها العبد لربه و يظهر عبوديته وهي المعبر عنها بالفارسية پرستش ... و معلوم أن فعل الشيء لإظهار العبودية لا يكون إلا بفعله امتثالاً لامره أو طلباً لمرضاته أو طمعا في جنته أو خوفا من ناره أو غير ذلك مما يحصل به قصد التقرب. (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۸)

فرق دوم از حیث غرض از جعل وجوب است. محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۰) و مرحوم حکیم (حکیم، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۶۵)، منکر فرق دوم هستند و معتقدند که واجب تعبدی و توصلی از حیث وجوب، فرقی ندارند و هدف مولا از جعل هر دو، ایجاد داعویت بر ایجاد متعلق امر است؛ اما به نظر می‌رسد که این انکار درست نیست و میان آن دو، از این حیث هم، تفاوت وجود دارد؛ چرا که هدف از جعل وجوب توصلی، ایجاد داعویت لولایی است؛ یعنی مولا می‌خواهد در ظرف نبود دواعی دیگر بر انجام متعلق امر، حداقل امر مولوی محرک مکلفان باشد و فعل توصلی هیچ گاه بدون انگیزه نباشد. بر خلاف وجوب تعبدی، که داعویت مطلقه دارد و وجود یا اکتفا به دواعی دیگر، اگر مثل ریا مخل نباشد، حداقل مفید و وافی به غرض مولا نخواهد بود.

فرق سوم، که موضوع مقاله حاضر است، از حیث متعلق وجوب است. متفاهم عرفی و ارتکاز اولیه این است که واجب تعبدی و توصلی حتی در این جهت سوم نیز متفاوت می‌باشند؛ یعنی متعلق وجوب توصلی، ذات فعل و متعلق وجوب تعبدی، حصه مقید به قصد قربت است؛ زیرا در اوامر تعبدی، وقتی غرض شارع مقدس ضیق است و فقط فعل با داعی قُربی مطلوب و مراد اوست، ارتکاز عرفی این است که هم در مرحله تعلق اراده و غرض، قصد قربت را به شکل قید لحاظ کرده و هم در ظرف اعتبار، از شیوه تقیید استفاده کرده و قصد قربت را مانند سایر قیود واجب التحصیل، مثل رکوع و طهارت که از اجزاء یا شرایط واجب التحصیل نماز هستند، به صورت جزء یا شرط در متعلق اعتبار لحاظ کرده است. این شیوه تقیید، در مقام اثبات و صدور خطابات نیز، می‌تواند ضابطه تشخیص تعبدیات از توصلیات باشد.

در مقابل، کسانی که این ارتکاز را خطا می‌دانند و مدعی‌اند هیچ تغایری از حیث متعلق وجود ندارد، دو رویکرد دارند: شیخ انصاری متعلق وجوب تعبدی را مثل وجوب توصلی، ذات فعل می‌شمارد؛ با این تفاوت که در تعبدیات، به سبب ضیق غرض، اکتفا به ذات فعل مسقط تکلیف نیست. محقق ایروانی، بر خلاف شیخ انصاری، متعلق وجوب توصلی را مثل وجوب تعبدی، خصوص حصه فعل با داعی قُربی می‌داند؛ با این تفاوت که در توصلیات مصطلح، به علت ارتفاع موضوع یا حصول غرض، اکتفا به ذات فعل نیز مسقط تکلیف است.^۱ (ایروانی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۸)

آن چه که در تحریر موضوع بحث باید افزود، این است که همان گونه که محقق داماد تذکر داده (طاهری اصفهانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۱) و در کلمات محقق عراقی (بروجردی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۹۱) و مرحوم هاشمی نیز اشاره شده (هاشمی، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۱۰۱)، بحث از امتناع اخذ قصد قربت را نباید به تحلیل مفاد صیغه امر

۱. البته محقق ایروانی با این بیان، هرچند گرفتار بحث از مقتضای اصل لفظی و عملی شک در تعبدی نخواهد شد؛ چراکه هیچ شکی در تعبدی بودن همه واجبات اسلامی ندارد؛ اما گرفتار ادله امتناع اخذ قصد قربت است و او نیز باید به این شبهات پاسخ دهد.

یا مرحله جعل و انشا محدود کرد؛ زیرا بحث عام است و شامل مرحله مبادی نفسانی و روح تکلیف و کیفیت اراده و تعلق غرض مولا نیز می‌شود. برای مثال، اشکال دور، فقط بیانگر امتناع تعلق امر به اتیان فعل مقید به قصد الامر نیست؛ بلکه تعلق حب یا اراده و غرض مولا به فعل مقید به قصد الامر را نیز ناممکن نشان می‌دهد.

ادله‌ای که برای امتناع شیوه تقیید مطرح شده، بخشی ناشی از وجود برخی ویژگی‌های قصد امثال امر است و برخی دیگر ناشی از مقایسه ویژگی‌های هر یک از امر و قصد امثال امر و وجود تنافی و ناسازگاری میان آنها است. بنا بر این ضروری است که در آغاز، ویژگی‌های تکلیف و قصد امثال امر ذکر شود، سپس ادله امتناع و موانع تقیید که به لحاظ این ویژگی‌ها مطرح شده‌اند، بررسی گردند.

ویژگی‌های تکلیف

۱. توقف تکلیف بر لحاظ متعلق

اولین ویژگی تکلیف این است که وجود تکلیف، هم در مرحله وجود و تصور ذهنی و هم در مرحله وجود و جعل خارجی، بر تصور متعلق توقف دارد؛ یعنی مولا و قانون‌گذار در مقام جعل برای این که بتواند امری را جعل و ایجاد کند و حتی برای این که بتواند امری را لحاظ کند، احتیاج دارد که در مرتبه قبل، متعلق امر را با تمامی قیود لحاظ نماید؛ به این شکل که در آغاز فعل خاصی از افعال مکلفان را با شرایط و حالات گوناگون تصور می‌کند و بعد از مصلحت‌سنجی و تصدیق فایده، آن فعل را به شکل مطلق یا با برخی شرایط واجب می‌گرداند و از مکلفان مطالبه می‌کند.

نکته این توقف آن است که تکلیف از قبیل مفاهیم ذات اضافه است که بدون تصور متعلق قابل تحقق و تصور نیستند؛ چه این که روح تکلیف که همان اراده تشریعی مولا باشد و حتی مبادی نفسانی تکلیف، مثل حب و بغض، همگی از عناوین ذات اضافه هستند که در تحقق خارجی و تصور ذهنی به تصور متعلق و مضاف‌الیه احتیاج دارند.

۲. تأخر طبعی تکلیف از متعلق

محقق اصفهانی این ویژگی را در طول ویژگی نخست می‌شمارد و معتقد است مقتضای توقف یاد شده، تأخر طبعی وجود خارجی و صورت ذهنی امر از صورت ذهنی متعلق خواهد بود؛ چون معیار تأخر طبعی وابستگی یک طرفه است؛ یعنی رابطه بین دو مفهوم به گونه‌ای باشد که یکی را بدون دیگری نتوان تصور کرد؛ اما بر عکس آن ممکن باشد و آن مفهوم دیگر را بتوان به تنهایی تصور کرد. در اصطلاح، مفهومی که وابستگی یک طرفه داشته باشد، متأخر طبعی نامیده شده است. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۴)

برداشت محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۳) از کلام محقق خراسانی (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۲) این است که ایشان به تأخر رتبی تکلیف از متعلق قائل است؛ زیرا رابطه حکم و متعلق را عارض و معروض می‌داند؛ یعنی متعلق حکم، عنوانی است که حکم بر آن عارض می‌شود. با توجه به تقدم رتبی معروض بر عارض، پس متعلق حکم نیز باید در مرتبه سابق بر مرتبه حکم و با قطع نظر از او، ثبوت و تقرر داشته باشد.

و لکن همان‌گونه که محقق اصفهانی اشکال کرده، (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۲۴) دلیل عامی بر این مطلب وجود ندارد که رابطه هر نوع عارض و معروضی، تقدم و تأخر رتبی باشد؛ بلکه تنها در صورتی که آن دو از حیث وجودی متعدد باشند، می‌توان تأخر رتبی عارض از معروض را پذیرفت. این در حالی است که در بحث حاضر، حکم و متعلق یا همان اراده و مراد، وجودهای متعددی ندارند؛ بلکه هر دو به یک وجود قابل تحقق هستند.

۳. محرکیت در فرض وصول

در توضیح داعویت تکلیف، این مقدار جای تردید نیست که داعویت هر تکلیف الزامی به حصول علم مکلف به تکلیف فعلی مشروط است؛ یعنی بعد از آن که تمام شرایط فعلیت تکلیف کامل بشود و مکلف به همه آن‌ها علم پیدا کند، تکلیف به مرحله داعویت و محرکیت می‌رسد؛ اما دو مسأله محل بحث است.

نخست این که آیا داعویت از اغراض جعل تکلیف است یا از آثار و فواید آن؟ آن چه که از زمان محقق اصفهانی مشهور شده، این است که غرض و هدف مولا از جعل تکلیف الزامی، ایجاد انگیزه در نفس مکلفان است تا بر طبق تکلیف عمل کنند و اساسا اگر هدف از انشا و جعل، اغراض دیگری غیر از جعل انگیزه باشد، هیچ گاه حقیقت تکلیف شکل نخواهد گرفت. در مقابل، حضرت آیت الله آملی لاریجانی داعویت تکلیف را صرفا نتیجه و اثر عقلی و غالبی تکلیف واصل می‌داند و اهداف اصلی جعل تکلیف را ناشناخته توصیف می‌کند و معتقد است بعث و انبعاث، هیچ نقشی در انتزاع و شکل‌گیری حقیقت تکلیف ندارد. (آملی لاریجانی، سال ۱۴۰۱، جلسه ۲۸۸) شهید صدر نیز به این مطلب اشاره کرده است.

في التكليف مراتب متعددة وهي ... والجعل هو اعتبار الوجوب مثلا وهذا الاعتبار تارة يكون لمجرد ابراز الملاك والإرادة واخرى يكون بداعي البعث والتحريك كما هو ظاهر الدليل الذي يتكفل باثبات الجعل. (صدر، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۰۵)

از نگاه وی، تکلیف عبارت است از «ابراز اراده تشریعی به داعی کشف اراده». در شناسایی هدف و غرض غایی از این ابراز یا کشف اراده، فقط این مقدار ضروری است که ابراز اراده باید جدی باشد و نباید به داعی هزل، استهزا و امتحان صورت پذیرد؛ اما دیگر، آن گونه که محقق اصفهانی تأکید داشت، لازم نیست که به داعی بعث و انبعاث باشد؛ چرا که می‌توان و بلکه باید تشریعات او را در ردیف تکویناتش تفسیر کرد و همان اهداف ناشناخته خلقت جهان هستی را از اهداف جعل تکلیف و ابراز اراده شمرد که از آفریده‌های خود او است؛ یعنی مقتضای آفرینش نظام علوی یا نظام احسن، ایجاب می‌کرد که علاوه بر آفرینش زمین و آسمان، مطالبات و اراده‌های تشریعی خود را نیز ابراز کند، هرچند این ابرازها هیچ نوع داعویت و انبعاثی پدید نیاورد و هیچ گاه به این خواسته‌ها عمل نشود.

مسئله دوم، این است که مقصود از «داعویت تکلیف» چیست؟ طبق تصریح مرحوم حکیم (حکیم، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۶۵)، مقصود داعویت عقلی است که در واقع به همان

معنای تنجز تکلیف خواهد بود؛ زیرا هدف یا اثر جعل تکلیف این است که در ظرف وصول، موضوع حکم عقل به تحریک مکلف قرار بگیرد تا مکلف به حکم عقل و به سبب ترس از عقاب مولا، به امتثال تکلیف موظف باشد. در مقابل، ظاهر کلمات محقق اصفهانی این است که مقصود داعویت قلبی و جوارحی است؛ زیرا وی داعویت را علاوه بر وصول تکلیف، به انقیاد مکلف نیز مشروط کرده است (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۱۲۲-۱۲۳؛ اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۵)؛ در حالی که تنها محرکیت و انبعاث خارجی به منقاد بودن مکلف مشروط است و در محرکیت عقلی یا همان حکم عقل به وجوب امتثال، انقیاد یا فسق مکلف نقشی ندارد. طبق تفسیر محقق اصفهانی، مرحله تبدیل تحریک امکانی و اقتضایی به تحریک فعلی، جدا از مرتبه تنجز (محرکیت عقلی) و متأخر از آن است.

المقصود من داعي التحريك للمكلف، التحريكُ الاقتضائي اللولائي؛ أي لو وصل إليه وتنجز عليه وكان مطيعاً لمولاه، لتحرك. (هاشمی، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۳۸۷)

در هر صورت، به نظر می‌رسد باید مقصود از داعویت تکلیف، تحریک و انبعاث عقلی باشد؛ چون علاوه بر این که موافق ارتکاز عرفی است، از توجیه و تصحیح بی‌نیاز است؛ چنان چه محقق اصفهانی با پیش فرض قرار دادن انبعاث خارجی، برای عبور از برخی موانع ناچار شده داعویت تکلیف را به داعی امکانی و مشروط به انقیاد تفسیر کند که اشکال نقض غرض نمونه آن است به این بیان که چطور در حق فاسقان و کافران، تکلیف صادق است با این که انبعائی نیست؟. این در حالی است که اصل پیش فرض یاد شده اساسی ندارد تا به چنین توجیهاتی نیاز باشد.

ویژگی‌های قصد امتثال امر

مقصود از قصد امتثال امر این است که مکلف امر و طلب مولا را به عنوان انگیزه و علت غایی از انجام فعل واجب قرار دهد. طبق توضیح محقق عراقی، مقصود از قصد امتثال امر، داعی قرار دادن همان اراده تشریعی‌ای است که حقیقت و روح تکلیف را شکل می‌دهد.

یتصور القرب ... بداعی إرادتها الفعلية الذي هو مضمون أمره وهو المعبر عنه بداعی امره. (عراقی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۳۵)

ممکن است در این قصد امثال امر، خلوص یا رضایت قلبی نباشد؛ بلکه وجود دواعی دیگری که البته باید به گونه‌ای مرتبط با مولا و مضاف به او باشد، عامل اصلی چنین انگیزه‌ای قرار گیرد؛ مثل این که چون که خود مولا وعید بر عقاب بر مخالفت امر داده یا وعده و اخبار داده که انجام فعل فواید دنیوی دارد، به خاطر اعتماد به اخبار او، این فعل را انجام می‌دهد و یا مثلاً به سبب عوامل دیگری مثل فواید پزشکی، در مکلف قصد امثال امر تحقق پیدا کرده است؛ البته به غیر از ریا که در روایات، به شکل مطلق و حتی در صورت انضمام نیز امثال قربی را باطل می‌کند. برای «قصد امثال امر» پنج خصوصیت ذکر شده است که آن را از سایر قیود واجب التحصیل متمایز می‌سازد.

۱. فعل قلبی بودن

قصد امثال امر از افعال قلبی و نفسانی است. قصد امثال امر، همان گونه که محقق اصفهانی یادآوری کرده، (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۳۰) به معنای اراده امثال تکلیف نیست؛ زیرا صرف انقذاح اراده بر انجام کاری که بدون التفات به امر مولا و صرفاً به دواعی نفسانی دیگر رخ داده باشد، اظهار بندگی و نشانه فرمان‌برداری و اطاعت نیست و چنین اراده‌ای هیچ انتسابی به مولا ندارد؛ بلکه مقصود از قصد الامر، داعی قرار دادن امر مولا است؛ یعنی مکلف فعل واجب را به انگیزه و به هدف امثال امر مولا انجام بدهد و امر مولا را بر تمام دواعی نفسانی مخالف او ترجیح دهد. چنان چه گذشت، امر مولا عامل انبعاث و سبب تحریک او بر ایجاد فعل از سوی بنده شده؛ اما لازم نیست خاستگاه این حالت، شوق و محبت قلبی باشد؛ بلکه به نحو داعی علی الداعی نیز ممکن است رخ دهد؛ یعنی حتی اگر به علت خوف از عقوبت مولا باشد یا به خاطر طمع در تحصیل فوایدی باشد که مولا بر امثال امرش وضع یا ارشاد کرده، کافی است تا عنوان قصد قربت یا همان قصد امثال امر صدق کند. (نجم‌آبادی، ۱۳۸۰، ج ۲،

ص ۴۹۲) اساساً داعویت امر مولا به شکل متعارف، داعویت مقدّمی است و در طول دواعی دیگری مثل قصد محبوبیت، قصد ملاک، خوف از عقاب یا شوق به ثواب قرار دارد؛ چرا که خود امر موضوعیت ندارد و مقدمه‌ای برای شکل‌گیری دواعی دیگر است که نکته آن دواعی، یا فوایدی است که بر امتثال امر مولا جاری است یا عواقبی است که بر مخالفت امر او مترتب می‌باشد.

در هر صورت، روشن است که محرکیت امر مولا از قبیل افعال اختیاری است و مکلف این اختیار و توان را دارد که حتی با فرض عصمت، باز عصیان و بی‌اعتنائی بوزر و نگذارد امر مولا سبب تحریک بالفعل او شود. (طاهری اصفهانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۶۸)

۲. توقف لحاظ قصد الامر بر لحاظ امر.

توضیح و ویژگی دوم از این قرار است که قصد امتثال امر از تقسیمات و قیود ثانویه و در طول تصور تکلیف، قابل تصور است (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۰۴)؛ یعنی با توجه به توقف تصور کل بر تصور جزء، مولا برای این که بتواند قصد امتثال امر را (داعی قرار دادن مکلف امر مولا را) لحاظ کند، باید در رتبه سابق و به شکل ضمنی، ثبوت و وجود آن امر مضاف‌الیه را به تنهایی لحاظ کرده باشد. پس تصور قصد امتثال امر توسط حاکم و مولا بر سبق تصور وجود امر متوقف خواهد بود.

۳. تأخر طبعی لحاظ قصد الامر از لحاظ امر

طبق معیاری که محقق اصفهانی برای تأخر طبعی ذکر کرده، نتیجه ویژگی دوم و مقتضای رابطه کل و جزء بودن قصد امتثال امر با امر، این است که قصد امتثال امر را متأخر طبعی از ثبوت امر بدانیم؛ چون قصد امتثال امر را بدون امر نمی‌توان تصور کرد؛ اما امر بدون قصد الامر قابل تصور است.

۴. توقف وجود خارجی قصد الامر بر وصول امر فعلی

تحقق قصد امتثال امر متفرع و متوقف بر وصول امر است؛ یعنی ایجاد این فعل قلبی در خارج بر علم مکلف به جعل و فعلیت امر متوقف است؛ هرچند به شکل جهل مرکب باشد؛ چه این که واضح است که مجرد وجود واقعی امر به تنهایی کافی در تمشی قصد

قربت نیست؛ بلکه این امر باید -گرچه به صورت احتمالی- به مکلف برسد تا بتواند آن را به قصد رجا انجام دهد؛ چرا که قصد امتثال امری که به هیچ مرتبه از مراتب وصول نرسیده باشد، بدعت خواهد بود. (هاشمی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۷۹)

۵. توقف وجود خارجی قصد امتثال امر بر تعلق امر به ذات متعلق

برای تحقق قصد امتثال امر یا همان انجام قُربی فعل، باید ذات فعل، در رتبه سابق، متعلق امر مولا قرار گرفته باشد تا مکلف بتواند امتثال آن امر را به عنوان داعی و علت غایی برای انجام فعل انتخاب کند؛ زیرا قصد امتثال امر عبارت است از اتیان ذات فعل به داعی و غرض اطاعت امری که به آن فعل تعلق گرفته است. بنابراین اگر ذات فعل از تعلق امر خالی باشد، دیگر مکلف قادر بر امتثال قُربی نیست.

بررسی موانع تقید متعلق امر به قصد امتثال امر

با ملاحظه و مقایسه ویژگی‌های تکلیف و قصد امتثال امر، باید بررسی کرد که آیا مولا و قانون‌گذار می‌تواند قصد امتثال امر را در متعلق اخذ کند و معروض وجوب را حصه مقید به قصد امتثال وجوب قرار دهد یا خیر.

مانع اول: تنافی بین ویژگی اول تکلیف و ویژگی دوم قصد الامر

مانع اول که یکی از بیان‌های اشکال دوری است و در کلمات اصولیان مطرح می‌شود، نکته امتناع اخذ قصد قربت در متعلق امر را، تنافی بین ویژگی اول تکلیف و ویژگی دوم قصد الامر می‌شمارد.

در توضیح ویژگی اول تکلیف گذشت که امر در هر دو مرحله وجود ذهنی و خارجی، بر وجود ذهنی متعلق توقف دارد. به مقتضای این ویژگی، گفته شده است که دیگر نمی‌توان در متعلق امر خصوصیتی اخذ شود که دوباره بر وجود خارجی یا صورت ذهنی امر متوقف باشد؛ زیرا دو توقف متعکس شکل می‌گیرد که اصطلاحاً توقف دوری نامیده می‌شوند.

بر این پایه، از آن جا که به مقتضای ویژگی دوم قصد الامر، لحاظ قصد امتثال امر بر لحاظ امر توقف دارد، نتیجه این دو ویژگی، این خواهد بود که دیگر نتوان قصد الامر را

در متعلق امر اخذ کرد؛ زیرا گذشت که لحاظ امر بر لحاظ متعلق توقف دارد. از این رو، اگر قرار باشد که صورت ذهنی قصد امتثال امر نیز در متعلق اخذ گردد، باتوجه به این که لحاظ قصد امتثال امر بدون لحاظ امر ممکن نیست، لازم می‌آید متعلقی که موقوف‌علیه امر بود، دوباره بر خود امر توقف پیدا کند. نتیجه نهایی این که تصور امر با دو واسطه بر خود تصور امر توقف پیدا خواهد کرد؛ یعنی مولا و حاکم در صورتی می‌تواند امر تعبدی را لحاظ کند که در رتبه سابقه لحاظ نموده باشد.

ان تصور الامر يتوقف علي تصور متعلقه بداهة أنه ما لم يتصور الامر متعلق أمره وما له الدخل في غرضه لم يعقل التكليف به والمفروض أنه مركب من نفس العبادة وإتيانها بداعي الامر وتصور المركب انما يكون بتصور اجزائه بالاسر ومن المعلوم ان تصور قصد الامر موقوف علي تصور الامر وهذا دور واضح. (طاهری اصفهانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۶۶)

بر اساس ویژگی دوم قصد الامر (توقف لحاظ قصد الامر بر لحاظ امر)، مقصود از لحاظ امر در این ویژگی دوم، لحاظ فنایی و اخباری است. از این رو، اشکال دیگری با عنوان تهافت یا تضاد در لحاظ نیز مطرح شده است. (هاشمی، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۷۴)

حاکم اگر بخواهد در ظرف جعل وجوب تعبدی، قصد الامر را نیز در متعلق لحاظ کند و حصه مقید را طلب نماید، ناگزیر می‌شود تا وجوب انشایی را دو بار و به دو صورت در نظر بگیرد. یک بار به صورت لحاظ انشایی و ایجادیت تا بتواند آن را جعل کند و دیگر بار به گونه لحاظ حکایی و اخباری تا بتواند آن را متعلق المتعلق وجوب قرار دهد. به تعبیر دیگر، وجوبی که در عالم انشاء، ملحوظ انشایی مولا است، هم زمان باید به صورت لحاظ حکایی نیز در نظر گرفته شود.

پاسخ مانع اول

همان طور که فیلسوفان در مفاهیم متضایف توقف دوری را پذیرفته‌اند و با دور معی نامیدن توقف تصویری دو مفهوم متضایف بر یکدیگر، به امکان و بلکه ضرورت آن اذعان دارند، در مفاهیم ذات اضافه نیز التزام به دور معی هیچ محذوری نخواهد داشت.

مثال روشنی که برای ممکن نشان دادن دور معی بیان می‌شود، علاوه بر استشهاد به صدق و صحت مفاهیم متضایف، دو خشت متکی به هم است. خشت سمت راست برای نیفتادنش به خشت سمت چپ و خشت سمت چپ نیز برای نیفتادنش به خشت سمت راست نیازمند است. (مقیم، ۱۳۹۴، ص ۱۰۸)

در پاسخ به اشکال تضاد در لحاظ، همان گونه که مرحوم هاشمی توضیح داده، باید گفت: آن چه که غیر ممکن است، این است که لحاظ واحد به دو شکل ایجاد و حکایه صورت گیرد؛ اما لحاظ مفهوم واحد به دو شکل غیر ممکن نیست. در بحث حاضر نیز، مولا ابتدا در ناحیه متعلق، امری را که می‌خواهد بعداً انشا نماید، به شکل حکایه لحاظ می‌کند و در لحاظ دیگر، وقتی می‌خواهد همان امر را ایجاد نماید، انشایی در نظر می‌گیرد. این مستلزم اجتماع دو نوع لحاظ متضاد در تصور و لحاظ واحد نیست. (هاشمی، ۱۴۳۳، ج ۱ ص ۲۱۶؛ هاشمی، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۷۵)

مانع دوم: تنافی بین ویژگی اول تکلیف و ویژگی چهارم قصد الامر

تقریر مانع دوم که در کلمات محقق عراقی و شهید صدر به عنوان اشکال تهافت لحاظی آمده، (عراقی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۳۶؛ بروجردی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۸۸؛ هاشمی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۸۱) بر دو پیش‌فرض استوار است: توقف لحاظ امر توسط حاکم بر لحاظ متعلق (ویژگی اول تکلیف) و توقف قصد امتثال امر و داعی قرار دادن امر توسط مکلف بر لحاظ امر (ویژگی چهارم قصد الامر).

جمع بین این دو ویژگی، هیچ محذور دور یا تهافتی را در عالم واقع ایجاد نمی‌کند؛ زیرا آن چه که موقوف و متأخر از لحاظ امر است، واقع قصد الامر است که مکلف انجام خواهد داد؛ در حالی که آن چه که قرار است با اخذ قصد الامر در متعلق، موقوف علیه و متقدم بر لحاظ امر شود، عنوان قصد الامر است که حاکم لحاظ خواهد کرد. پس این گونه نیست که همان قصد الامری که متأخر از لحاظ امر بود، با تقید مولا، متقدم بر لحاظ امر نیز بشود؛ محقق عراقی و شهید صدر معتقدند از نگاه حاکم، این دو ویژگی سبب می‌شود تا حاکم تهافت ببیند و نتواند متعلق امر را به قصد الامر

مقید کند؛ زیرا حاکم هرچند قرار است که عنوان قصد الامر را لحاظ کند و جزء یا شرط متعلق قرار دهد؛ اما به سبب این که عنوان قصد الامر عنوان فانی است، واقع قصد الامر یا همان معنوی و معلوم بالعرض را می‌بیند و خیال می‌کند که گویا قرار است همان را در متعلق امر اخذ کند و چون می‌داند واقع قصد الامر بر لحاظ امر متوقف و متأخر از اوست، می‌پندارد که با تقیید متعلق به قصد الامر، می‌خواهد آن چه که از امر متأخر است را در آن چه که بر امر متقدم است، اخذ نماید.

کوتاه سخن این که، هرچند قصد الامر متأخر (واقع قصد) همان قصد الامر متقدم (عنوان قصد) نیست؛ اما حاکم چون عنوان قصد را لحاظ فانی می‌کند، قصد الامر متقدم را عیناً همان قصد الامر متأخر می‌پندارد.

پاسخ مانع دوم

همان طور که حضرت استاد شهیدی پاسخ داده، (شهیدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۳) مقصود از لحاظ فانی، این نیست که وجود خارجی و بالفعل قصد الامر را نیز مفروغ‌عنه ببیند؛ بلکه مقصود واقع قصد الامری است که موطنش در خارج است و در سلطه و اختیار مکلف است؛ هرچند هنوز تحقق نیافته باشد و چه بسا در آینده هم هیچ‌گاه موجود نشود. بر این اساس، حتی در لحاظ حاکم نیز تهافتی رخ نمی‌دهد و متقدم را همان متأخر نمی‌پندارد؛ چون آن چه که موقوف و متأخر از لحاظ امر است، وجود خارجی قصد الامر است؛ یعنی واقع قصد الامری که مکلف آن را در خارج محقق کرده است؛ در حالی که آن چه که قرار است در متعلق امر اخذ شود، واقع قصد الامر و به حمل شایع است که لو وُجِدَ وَجِدَ فی الخارج.

مانع سوم: تنافی بین ویژگی دوم تکلیف و ویژگی سوم قصد الامر

مانع سوم که یکی از تقریرهای اشکال «اخذ متأخر در متقدم» است، نکته امتناع اخذ قصد قربت را در تنافی ویژگی دوم تکلیف با ویژگی سوم قصد الامر جست‌وجو می‌کند. به مقتضای ویژگی دوم تکلیف (تأخر طبعی امر از متعلق) گفته شده که

نمی‌توان در متعلق امر خصوصیتی اخذ شود که تأخر طبعی از وجود خارجی یا ذهنی امر داشته باشد؛ چرا که اخذ متأخر در متقدم یا متقدم دانستن متأخر لازم می‌آید. بر این اساس، باتوجه به این که در ویژگی سوم قصد الامر گذشت که قصد امثال امر از خصوصیات است که تأخر طبعی از وجود امر دارد، نتیجه دو ویژگی یاد شده این خواهد شد که اخذ قصد الامر در متعلق امر محال باشد؛ زیرا مقتضای تأخر طبعی حکم از متعلق، این است که فقط حکم بدون متعلق قابل تحقق نیست، ولی متعلق بدون حکم قابل تحقق است؛ در حالی که مقتضای تقید متعلق به وجود حکم، این می‌شود که متعلق هم بدون حکم قابل تحقق نباشد. این خلف فرض متأخر طبعی بودن حکم است.

أن الحكم متأخر طبعاً عن موضوعه. فلو اخذ فيه، لزم تقدم المتأخر بالطبع. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۴)

پاسخ مانع سوم

تأخر طبعی اصطلاح محض فلسفی است که هیچ واقعیتی در عالم تکوین ندارد. آن چه که از تقدم و تأخر واقعیت بیرونی دارد، منحصر است به سه قسم «تقدم و تأخر زمانی، مکانی و رتبی یا همان علی، معلولی». از این رو، اگر حکم را متأخر طبعی بنامیم، نباید به آثار و لوازم تکوینی تأخر نیز ملتزم شویم. بنا بر این، این که حکم از یک حیث، تأخر طبعی از متعلق داشته باشد، عقلاً هیچ منافاتی ندارد که از حیث دیگر، متعلق نیز تأخر طبعی از حکم داشته باشد.

مانع چهارم: تنافی بین ویژگی سوم تکلیف و ویژگی اول قصد الامر

به مقتضای ویژگی سوم (محرکیت تکلیف) امکان ندارد در متعلق امر خصوصیتی اخذ شود که تکرار همان محرکیت تکلیف باشد؛ زیرا به داعویت شیء لنفسه می‌انجامد. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۳۱؛ روحانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ هاشمی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۸۱-۸۳) توضیح این که از آن جا که حقیقت یا غایت جعل وجوب، این است که امر مولا انگیزه ایجاد متعلق امر شود. حال اگر قرار باشد که در متعلق،

دوباره همان داعویت امر مولا اخذ شود، لازم می‌آید که در وجوب تعبدی، دو تحریک ضمنی شکل بگیرد و امر مولا علاوه بر داعویت بر ایجاد ذات فعل، داعی علی الداعی نیز باشد؛ یعنی داعی ضمنی بر داعویت خودش باشد؛ اما چون از این تکرار داعویت، اتحاد داعی و مدعو لازم می‌آید؛ بر خلاف سایر موارد «داعی علی الداعی» که تغایر وجودی دارند؛ مثل اینکه خوف از عقاب بر داعویت امر داعی باشد، غیر ممکن خواهد بود که چنین داعویتی در نفس مکلفان شکل بگیرد؛ زیرا همان طور که غیر ممکن است نکته علیت علت، نفس علیت او باشد، نیز محال است که نکته داعویت امر، دوباره داعویت همان امر باشد.

به عبارت دیگر، آن چه در واجبات تعبدی مطلوب و مقصود مولا است، این است که مکلف ذات فعل را به انگیزه امر مولا و به خاطر خوف از عقاب بر مخالفت امر انجام دهد؛ در حالی که مقتضای تقید به قصد قربت، این است که امر مولا انگیزه شود بر این که مکلف همان امر مولا را انگیزه ایجاد فعل قرار دهد؛ در حالی که شدنی نیست، و روشن است که عجز از ایجاد چنین داعویتی به عجز از امتثال قربی نیز خواهد انجامید.

در تقریرات محقق نایینی، مانع چهارم به شکل دیگری بیان شده است. نکته این که تقید به قصد قربت مستلزم تعجیز از امتثال قربی است. این اصل، بر دو مقدمه مبتنی است.

۱. مطلوب مولا در واجب تعبدی این است که مکلف همه اجزای متعلق وجوب را، مثل همه اجزای نماز، مانند رکوع و سجود، به داعی و انگیزه امتثال امر انجام دهد.^۱
۲. معنای تقید متعلق وجوب به قصد الامر این است که قصد الامر نیز مثل سایر اجزاء جزئی از متعلق باشد.

۱. محقق خویی در توضیح اشکال تعبیر می‌کند «قصد الامر تأخر طبعی از اتیان اجزا واجب دارد؛ چراکه فقط در ظرف اتیان اجزاء قصد الامر قابل وقوع است.» به نظر می‌رسد مقصود از این تعبیر، برخلاف ظاهر اولیه آن، توضیح همین مقدمه باشد.

نتیجه این دو مقدمه آن است که مقتضای تقید و جزء المتعلق دانستن قصد الامر، این است که مکلف موظف است خود داعی و قصد الامر را نیز مثل سایر اجزای واجب، به انگیزه همان امر انجام دهد؛ در حالی که چنین کاری به سبب مانع پیش گفته، یعنی «داعویت شیء لنفسه» شدنی نیست؛ البته در تقریرات محقق نایینی، در توضیح نکته امتناع، تعبیر دیگری به کار رفته است. در تقریر محقق خویی، به «تقدم قصد الامتثال بر قصد الامتثال» تعبیر شده است. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۰۸) در تقریر مرحوم کاظمی، تعبیر «فرض وجود الامر قبل الوجود» به کار رفته است (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۰)؛ اما باید توجه داشت که این تعبیر، محذور جدیدی را نشان نمی‌دهند بلکه بیانگر همان محذور «داعویت شیء لنفسه» هستند.

پاسخ مانع چهارم

با تذکر این نکته که طبق مبنای استاد آملی لاریجانی که داعویت هیچ نقشی در حقیقت یا غایت تکالیف ندارد، مانع سوم از اساس برچیده خواهد شد، به نظر می‌رسد حتی طبق مبنای مشهور نیز، هیچ تکرار یا توقفی در داعویت رخ نمی‌دهد؛ زیرا همان طور که در برخی کلمات اشاره شده، داعویت امر از نوع انبعاث عقلی است؛ اما داعویتی که در قصد امتثال امر مقصود است، انبعاث قلبی و خارجی است.

ان قصد الامتثال ليس مجرد محرکة الامر واقعا نحو الفعل؛ بل بمعنی البناء القلبي علی امتثال الامر. (شهیدی، ج ۲، ص ۲۲۲)

شرح مطلب این که مانع «محذور داعویت شیء لنفسه» بنا بر این مبنا که محرکیت تکلیف مشروط به دو شرط وصول و انقیاد باشد، قابل طرح است؛ ولی طبق این مبنا که حقیقت تکلیف محرکیت در ظرف وصول است (لَوْ وَصَلَ لِحَرَكَةٍ) و مقصود از محرکیت تحریک عقلی است، محذور یاد شده دفع خواهد شد؛ زیرا امر به مرکب از نماز و قصد امتثال امر، هم به ایجاد ذات نماز و هم به ایجاد محرکیت قلبی امر مولا داعویت و محرکیت عقلی دارد؛ یعنی مکلف به انگیزه ترس از عقوبت مولا، هم نماز می‌خواند و هم همین امر مولا را محرک قلبی خود قرار می‌دهد. بنا بر این، امر تعبدی

تحریک ضمنی عقلی دارد. تحریک قلبی مکلف و موجب می‌شود تا موضوع حکم عقل به این که مکلف باید همین امر مولا را محرک و داعی خود بداند، شکل بگیرد. در پاسخ از تقریب محقق نایینی از مانع چهارم نیز، همان گونه که محقق اصفهانی پاسخ داده است، باید گفت: مقدمه نخست ایشان ایراد دارد؛ زیرا به اذعان همگان، هدف و مطلوب مولا از تقیید متعلق به قصد الامر، این است که تنها ذات فعل؛ یعنی سایر اجزا به غیر از قصد الامر، به قصد امتثال امر انجام شوند، نه این که قصد الامر نیز حتی با فرض تقید، هم ردیف سایر اجزا قرار گیرد و به وجوب اتیان قریبی محکوم باشد. دلیل عامی وجود ندارد که اتیان هر آن چه که جزء یا حداقل شرط واجب تعبدی شمرده می‌شود، باید قریبی نیز باشد.

یندفع بأنه یرد علی من یدعی لزوم قصد الامتثال بقصد الامتثال علی حد غیره مما أخذ فی الصلاة ولا یدعیه أحد. انما المدعی أخذ قصد امتثال الامر بذات الصلاة فی متعلق الامر والأخذ فی المتعلق امر وکونه کغیره، لا بداً من إتیانه بداعی الامر امر آخر. (اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۷۸)

مانع پنجم: تنافی تقید با ویژگی پنجم قصد الامر

این مانع را محقق خراسانی آورده است. (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۲ و ۷۳) نتیجه تقید و تعلق وجوب به فعل مقید به قصد الامر، این خواهد شد که ذات فعل خالی از امر باشد و معروض و مشمول وجوب نفسی نباشد. نتیجه خلو ذات فعل از تعلق امر، خلو ذات فعل از داعویت و محرکیت مولوی است؛ زیرا وقتی وجوب نفسی به ذات فعل تعلق نداشت، به علت قانون «الامر لا یدعو إلا إلی ما تعلق به»، داعی و محرک آن نیز نخواهد بود.

نتیجه نهایی این که مقتضای اخذ قصد الامر در متعلق، تعجیز مکلف از امتثال قریبی است؛ چه این که مکلف هیچ گاه نخواهد توانست برای ذات فعل، داعی قریبی و محرک مولوی پیدا کند تا به استناد آن داعی و محرک، ذات فعل را انجام دهد.

محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۲۷؛ اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۸۰) و حتی محقق خراسانی در حاشیه رسائل، (خراسانی، ۱۴۱۰، ص ۴۹) مانع پنجم را با بیان دیگری تقریب کرده و به جای لزوم تعجیز مکلف از امتثال، به لزوم خلف فرض تعبیر کرده‌اند. هدف مولا از اخذ قصد امتثال امر این است که مکلف فعل را به داعی قریبی انجام دهد و از آن جا که مکلف تنها در فرض تعلق امر به ذات فعل، توان امتثال قریبی را دارد، پس مولا با این عملکردش که قصد امتثال امر را در متعلق اخذ کرده، هیچ‌گاه به هدفش نخواهد رسید؛ زیرا مقتضای اخذ قصد قربت، خلو ذات فعل از امر مولوی است.

پاسخ مانع پنجم

در برخی پاسخ‌ها، تلاش شده تا با تصویر وجوب ضمنی و تعلق امر ضمنی به ذات فعل، ذات فعل را نیز واجد داعی قریبی نشان دهند (آملی، ۱۳۷۰، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ بروجردی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۹۱؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۲۲-۵۲۸)؛ به نظر می‌رسد برای تصحیح داعویت بر ذات فعل، به تصویر وجوب ضمنی نیازی نیست که با دشواری‌هایی همراه است (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۲۵)؛ زیرا همان طور که شهید صدر با تعبیر «زوبعة فی فنجان» توضیح داده، (هاشمی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۷۷) اصل قانون «اختصاص داعویت امر به متعلق» تحکم و ادعای بی‌دلیل است؛ زیرا داعویت امر نه تنها شامل یکایک اجزای داخلی متعلق می‌شود؛ بلکه حتی شرایط و مقدمات خارج از متعلق و هر چیزی را فرا می‌گیرد که ایجاد متعلق متوقف بر اوست. بر این اساس، در بحث حاضر، همان امر نفسی استقلالی، با وجود این که به ذات فعل تعلق نگرفته است، نسبت به آن داعویت عقلی خواهد داشت و مکلف می‌تواند همان را داعی خود قرار دهد.

مانع ششم، امتناع فعلیت تکلیف

توضیح مانع ششم که در کلمات محقق نایینی مطرح شده است (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۹؛ نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۰۸)، به همراه اصلاحیه شهید صدر (هاشمی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۷۹) از این قرار است:

نتیجه تقید متعلق به قصد الامر این می‌شود که وصول امر در قدرت بر امتثال امر دخالت داشته باشد؛ زیرا همان طور که در ویژگی پنجم قصد الامر گذشت، بدون وصول و علم به امر، قصد امتثال امر ممکن نیست. با توجه به معیار ثبوتی، که نشانه شرط فعلیت، دخالت در قدرت است؛ یعنی هر آن چه که در قدرت بر امتثال تکلیف دخیل باشد، شرط فعلیت خواهد بود. پس مقتضای تقید، این است که علم مکلف به امر که متعلق المتعلق وجوب به شمار می‌آید، شرط فعلیت باشد؛ در حالی که شرط فعلیت دانستن علم به تکلیف گرفتار دو محذور دور (توقف فعلیت امر بر فعلیت خود او) و تصویب است، چنان که در بحث اخذ علم به حکم در موضوع حکم به تفصیل بحث شده است.

پاسخ مانع ششم

طبق توضیحات مرحوم هاشمی باید گفت: همان طور که مرحوم خویی وجود امر را - علی رغم غیر اختیاری بودن و دخالت در قدرت - از شرط فعلیت بودن استثنا کرده، وصول امر را هم باید استثنا نمود؛ یعنی وصول امر - علی رغم غیر اختیاری بودن و دخالت در قدرت - حتی اگر متعلق المتعلق قرار گیرد، باز شرط فعلیت نخواهد بود؛ زیرا نکته شرطیت قدرت در فعلیت تکالیف، استظهار عرفی است. عرف عقلا خصوص قدرت تکوینی‌ای که در رتبه سابق و با قطع نظر از تکلیف تصویر دارد، شرط فعلیت می‌دانند؛ نه قدرتی که قرار است بعد از جعل یا وصول تکلیف، به صورت قهری مقدور مکلف شود.

بلکه همان‌طور که مرحوم هاشمی افزوده، حتی طبق این مسلک که اشتراط قدرت به حکم عقل است، باز باید وصول امر را استثنا کرد؛ زیرا عقل قدرتی را که نفس وصول خطاب، متکفل حصول آن است، در فعلیت تکلیف دخیل نمی‌داند؛ چون حقیقت تکلیف محرکیت در فرض وصول است، و مفروض این است که به مجرد وصول خطاب، قدرت نیز ضرورتاً و به شکل قهری حاصل خواهد شد و تفکیک بین وصول تکلیف و عدم قدرت یاد شده، قابل تصور نیست.

لأنَّ القدرة المأخوذة في التكليف عقلا أو بالظهور الإثباتي، ليس بأكثر من عدم العجز التكويني الثابت؛ حتي لو جعل التكليف ووصل إليه، لا العجز الذي يرتفع بوجود التكليف وفي طوله؛ لأنَّ هذا العجز مما يرتفع بالتكليف ويتسبب إليه المولى بنفس التكليف؛ إذ الغرض منه إنما هو التحريك والذي يكون بالوصول لا بالوجود الواقعي للتكليف فلا وجه ثبوتيه ولا إثباتيه لأن يكون قيداً فيه. (هاشمي، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۲۱۵)

جمع‌بندی نهایی

نتیجه مباحث پیشین را می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد که هرچند وجود برخی ویژگی‌ها در وجوب (به معنای عام آن که شامل مبادی نفسانی و روح تکلیف است) و در قصد قربت (به معنای خاص آن که قصد امتثال امر باشد)، موجب شده تا برخی ارتکاز عرفی را تخطئه کنند و تقیید واجب تعبدی به قصد قربت را ناممکن جلوه دهند، اما با بررسی دقیق ادله امتناع، روشن می‌شود که این ادله و تردیدها را باید شبیهه در مقابل بدهت و ارتکاز شمرد که همگان را به زحمت انداخته است؛ هم کسانی که قائل به امکان تقییدند که باید بار پاسخ‌ها را بر دوش بکشند و هم کسانی که تسلیم شبیهات شده‌اند که برای تصحیح فنی کیفیت دخالت قصد قربت در تعبدیات، ناچارند از توجیهات و شیوه‌های غیر متعارف و تکلف‌آمیز استفاده کنند.

منابع

۱. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق)، *نهایةالدرایة فی شرح الکفایة*، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل‌البت.
۲. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۶ق)، *بحوث فی الاصول*، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳. ایروانی، علی (۱۴۲۲ق)، *الأصول فی علم الاصول*، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴. آملی، میرزا هاشم (۱۳۷۰ق)، *بدائع الافکار فی الاصول*، چاپ اول، نجف اشرف: المطبعة العلمية.
۵. آملی لاریجانی، صادق، *دروس خارج اصول*، سال ۱۴۰۱-۱۴۰۲.
۶. بروجردی نجفی، محمدتقی (۱۴۱۷ق)، *نهایةالأفکار*، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. بروجردی، سید حسین (۱۴۱۵ق)، *نهایةالأصول*، چاپ اول، قم: نشر تفکر.
۸. بروجردی، سید حسین (۱۴۱۹ق)، *الحجة فی الفقه*، تقریرات حائری یزدی، چاپ اول، اصفهان: مؤسسه الرساله.
۹. حسینی شاهرودی، سید محمود (۱۳۸۵ش)، *نتائج الافکار فی الاصول*، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌مرتضی.
۱۰. حکیم، سید محسن (۱۴۰۸ق)، *حقائق الاصول*، چاپ پنجم، قم: کتابفروشی بصیرتی.
۱۱. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق)، *کفایة الاصول*، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البت.
۱۲. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۰ق)، *درر الفوائد فی حاشیة علی الفرائد*، چاپ اول، تهران: وزارت ارشاد.
۱۳. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۶ش)، *جواهر الاصول*، تقریرات لنگرودی، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، *محاضرات فی اصول الفقه*، چاپ اول، قم: مؤسسه إحياء آثار السيد الخوئی.

۱۵. روحانی، سید محمد (۱۴۱۳ق)، *منتقى الأصول*، چاپ اول، قم: دفتر آیت الله روحانی.
۱۶. کلانتری، ابوالقاسم (۱۳۸۳ش)، *مطارح الأنظار*، چاپ دوم، قم: مجمع الفكر الإسلامی.
۱۷. شهیدی پور، محمد تقی (بی تا)، *أبحاث اصولیه*، مخطوط.
۱۸. صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۸ق)، *دروس فی علم الاصول*، چاپ پنجم، قم: طبع انتشارات اسلامی.
۱۹. طاهری اصفهانی، سید جلال الدین (۱۳۸۲ش)، *المحاضرات*، چاپ اول. اصفهان: انتشارات مبارک.
۲۰. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۲۰ق)، *مقالات الاصول*، چاپ اول، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۲۱. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۹ق)، *تسلید الاصول*، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۲. مقیمی اردکانی، حمیدرضا (۱۳۹۴)، مقاله «دور معی»، فصلنامه معرفت فلسفی، سال دوازدهم، شماره ۴، ص ۱۰۷-۱۲۳.
۲۳. نایینی، محمدحسین (۱۳۵۲ش)، *أجود التقريرات*، چاپ اول. قم: مطبعة العرفان.
۲۴. نایینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش)، *فوائد الاصول*، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه مدرسين.
۲۵. نجم آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۰ش)، *الاصول*، چاپ اول، قم: موسسه آیت الله العظمی البروجردی.
۲۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق)، *بحوث فی علم الاصول*، چاپ سوم، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۲۷. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۳۳ق)، *أضواء و آراء تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الاصول*، اول. قم: مؤسسه فقه و معارف اهل بیت.
۲۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۹۲ش)، *درسنامه اصول فقه*، چاپ دوم، قم: بنیاد فقه و معارف اهل بیت.